

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نېاشد تن من مېباد بدین بوم و بر زنده یک تن مېباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Social

اجتماعی

پیشرو شماره ویژه

نگاه

۲۶ جولای ۲۰۱۱

داد نورانی، نقطه سر خط

نورانی دوید، داد زد، فریاد کشید، خواند و از تبی که این تپیدن ها در جان روشنش دمیده بود پیش از آن که پیر شود نقطه گذاشت و گفت: سر خط. نقطه ای عمیق چون چاه اندوه و سیاه چون روز هائی که به سر می بریم. اما این نقطه پایان نه بلکه دستوری بود برای آغاز تازه.

او سر بلند زیست و از مرگش نیز هیچ هراسی نداشت. خودش بهتر از همه می دانست که مرگش زیبا خواهد بود و آرزوهایش ادامه خواهد یافت، اشعارش زمزمه خواهد شد، دوستانش مثل او به وطن، استقلال، عدالت، آزادی و دانش ارج خواهند گذاشت. از همین رو، زمانی سروده بود:

من مرگی را که

خوشه قندیل زندگیت

چون

چلچراغ روشنی بر فرق می برم

بر مژه ها مبارک و میمون می خرم

آن مرگ بر نماد ابد

فرق زندگیت

چون تیغ آبداده

بر حلقوم بندگیت

نورانی آگاهی عمیق از مردم و سرزمینش داشت؛ سیاسی بود، شعر می سرود، کتاب می نوشت، روزنامه نگاری می کرد و زمانی در جبهات داغ و با لوله تفنگ برای وطن و باورهایش رزمیده بود. اما، تعهد و پایداری مهم ترین جنبه زندگی او بود.

او آزادی را برای همه می خواست و می گفت بدون آزادی زندگی ننگ است:

قناری گک قفس تنگ است برایت
دلم خونین و خونرنگ است برایت
ستون بشکن فضاء را زیر پر گیر
به این تنگی جهان ننگ است برایت

هرگز وطن اش را تنها نگذاشت و آرزو داشت در گور نیز برای این خطه خونین از دستش کاری بر آید:

تا ابد به نام توام زنده شهر من
چون در کفن شمیم ترا برده بو کنم
پرتو نگار قلب پریش ز راه دور
آئینه وار هر نفس آئینه خو کنم

با سیاه اندیشان دشمن بود و برای کودکان سرود مکتب می خواند:

چلچراغ جاودان مکتب عزیز ماست
آفتاب بیکران مکتب عزیز ماست

چون در آتش زیسته بود، لاله های فراوانی را در سینه اش مدفون داشت:

به دشت سینه من لاله مدفون است
سرود زمزمه تا ماهتاب خواهم داد
من از شراره دی سرکشم امروز
پیام سرخ شهابی به آفتاب خواهم داد
به رهروان رهی خاره در کویر اسیر
نشانی از تفاوت آب و سراب خواهم داد

و از شما چه پنهان که غم های فراوان هم داشت:

قلب من

در سینه ام ابریست

می گشاید در بهار چشم من ره

تندری گهگاه

... نورانی، کاش می شنیدی که بگوئیم نقطه را خیلی نا به هنگام گذاشتی. حداقل چند سالی می بودی تا درد راکت های "دوستان"، انتحاری های همسایگان و نامردی های «مسئولان» را با تو تقسیم می کردیم. اما نگران نباش، چنانچه خودت می گفتی این بیشه هرگز بی یل نخواهد ماند و پس ازین نقطه، سر خط خواهد شد.